

۹۹۷۱۲۹

هیچ چیز جاودانه نیست

سیدنی شلدون

فریده مهدوی دامغانی

www.ketab.ir



انتشارات لیوسا

Sheldon, Sidney

شلدون، سیدنی

هیچ چیز جاودانه نیست / سیدنی شلدون

۴۲۴ ص.

Nothing Lasts forever.

داستان‌های آمریکایی قرن ۲۰ م.

۹۵۶۴/۴۷۵۳

۵۴/۸۱۳

۵۴۱۲۲۴۵

سرشناسنامه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات ظاهری

عنوان اصلی

موضوع

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی



انتشارات لیوسا

■ نوبت چاپ: هفتم ۱۳۹۹ (اول لیوسا)

■ تیراژ: ۵۰۰ نسخه

■ چاپ: نشاط

■ صحافی: نشاط

■ قیمت: ۷۲۰۰۰ تومان

■ نام کتاب: هیچ چیز جاودانه نیست

■ نویسنده: سیدنی شلدون

■ مترجم: فریده مهدی دامغانی

■ ویراستار: حمیده رستمی

■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۰-۲۳۲-۴



۶۶۴۶۶۹۵۹ - ۶۶۹۶۳۰۳۵

۶۶۴۶۶۵۷۷



۳۰۰۰۲۴۰

www.dorsabook.ir



www.nashreliusa.com

liusa@nashreliusa.com



instagram.com/dorsaliusa

telegram.me/dorsaliusa



خیابان انقلاب، بین خیابان وصال و قدس (جنب سینما سپیده)، کوچه اسکو،
پلاک ۱۲، طبقه همکف.
(کدپستی: ۱۳۸۷۳-۱۴۱۷۸)

مقدمه

سافو سیسکو

بهار سن ۱۶۰۵

کارل اندروز^۱، دادستان ناحیه بسیار خشمگین بود. او با عصبانیت سؤال کرد: «اینجا چه خبر است؟» این پیشنهاد داشت که با هم زندگی می‌کنند و در یک بیمارستان هم کار می‌کردند. یکی از آنها باعث شده این بیمارستان کلاً بسته شود. آن یکی برای یک میلیون دلار پولش را می‌گشود و سومی هم به قتل رسیده.^۲

اندروز مکشی کرد تا نفسی تازه کند و ادامه داد: «هر سه هم زن هستند! سه تا دکتر زن لعنتی! رسانه‌ها با آنها مثل آدم‌های معروف برخورد می‌کنند. نام آنها در تمام روزنامه‌ها و مجلات دیده می‌شود. برنامه‌ی شخصیت راجعه با شما یک قسمتش را به آنها اختصاص داده. باربارا والترز^۲ هم یک برنامه‌ی ویژه با آنها تدارک دیده. هر روزنامه یا مجله‌ای که به دست می‌گیرم با تصویر آنها روبه‌رو می‌شوم و مقاله‌هایی درباره‌ی آنها می‌بینم. شرط می‌بندم هالیوود در فکر این است که در مورد آنها یک فیلم سینمایی تهیه کند. آن وقت این لعنتی‌ها به سه تا

1. Carl Anderews

۲. Barbara Walters، معروف‌ترین روزنامه‌نگار زن در آمریکا که حتی از اوریلانا فالاجی نیز مشهورتر است.

قهرمان تبدیل می شوند. تعجب نمی کنم اگر دولت تصمیم بگیرد عکس آنها را روی تمبر چاپ کند، درست مثل کاری که با تصویر الویس پریسلی^۱ انجام داد. به خدا قسم که من اجازه ی چنین کاری را نخواهم داد!»

او با خشونت مشتش را روی عکس زنی کوبید که روی جلد مجله ی تایمز دیده می شد و در شرح زیر تصویر نوشته شده بود: دکتر پیج تیلور^۲ فرشته ی رحمت یا دست نشانده ی ابلیس؟

دادستان با لحنی آکنده از نفرت و انزجار گفت: «دکتر پیج تیلور» به گاس و نبل رو کرد که دادیار ارشد او بود، و ادامه داد: «من این پرونده را به تو واگذار می کنم. ما می خواهیم کاری کنی که هیئت منصفه متقاعد شود. قتل عمد، اتاق گار - همیه ی؟»

گاس و نبل با استیلا پاسخ داد: «نگران نباش. خودم ترتیبش را می دهم.»



گاس و نبل که در دادگاه نشسته بودند دکتر پیج تیلور را تماشایی کرد. در دل گفت: او هیچ ترسی از هیئت منصفه ندارد. بعد لبخندی زد و اضافه کرد: اما این امکان ندارد. هیچ کس نیست که از هیئت منصفه نترسد.

پیج تیلور زنی بلندقامت و باریک انداز، سرش با ششمانی به رنگ قهوه ای سیر که تیرگی چشمگیر آنها در صورت رنگ پریدگی اش توجه همه را به خود جلب می کرد. تماشاگری بی توجه او را فاقد جذابیت و زیبایی علمی اد می کرد اما بیننده ای موشکاف و دقیق می توانست با توجه بیشتر، موجه نکاتی دیگر در او بشود؛ اینکه تمام دوره های مختلف زندگی آن زن به نحوی در کنار هم در هماهنگی به سر می بردند. نوعی شور و هیجان بچگی در او وجود داشت که با شرم و حیای نوجوانی و رنج و تألم زنی عاقل تلفیق شده بود. نوعی معصومیت در وجود او احساس می شد. از نظر گاس و نبل، پیج تیلور از آن نوع زن هایی بود که

۱. Elvis Presley، خواننده و هنرپیشه ی قرن بیستم آمریکا. و

هر مردی حاضر بود با افتخار و سربلندی او را نزد مادرش ببرد و به اعضای خانواده معرفی‌اش کند، البته اگر آن مادر بدبخت از قاتلان بی‌رحم و خونسرد خوشش می‌آمد.



محاكمه‌ی دکتر پیچ تیلور در ساختمان بسیار قدیمی و بالابته دادگستری سانفرانسیسکو واقع در خیابان برایانت^۱ برگزار می‌شد. آن ساختمان که شامل دادگاه عالی و زندان ایالتی نیز می‌شد، دارای هفت طبقه با نمایی از قطعه سنگ آبییِ معیبه‌ی شکل بود و حالتی بسیار ترسناک و وهم‌برانگیز داشت. ارباب رجوع، ملاقات‌کنندگان ناچار بودند برای ورود به ساختمان از چند نقطه‌ی بازرسی امنیتی عبور کنند. دادگاه عالی در طبقه‌ی سوم ساختمان واقع شده بود. در سالن شماری ۱۲۱ که پرونده‌های قتل معمولاً در آنجا مطرح می‌شد، جایگاه قاضی در کنار دیوار عقب بود و پرچم آمریکا نیز در پشت آن قرار داشت. در سمت چپ جایگاه خاصی برای نشستن اعضای هیئت منصفه بود و در وسط سالن، دو میز دیده می‌شد که اهر بر روی آن‌ها را از هم جدا می‌کرد. یکی از میزها به دادستان تعلق داشت و دیگری به وکیل مدافع متهم.

در روز محاكمه، دادگاه پر از خبرنگار بود و تماشاچیان زیادی نیز به دادگاه آمده بودند؛ مردمی کنجکاو که مایل بودند از تصاویر روزانه در جاده‌ها و شاهراه‌ها و پرونده‌های جنایی اطلاع داشته باشند. این پرونده هم مثل تمام پرونده‌های جنایی جالب و تماشایی بود. گاس و نبل، دادستان این پرونده، مردی سرشناس و معروف بود که در محاکماتی متعدد خود را سازنده بود. او مردی چهارشانه با موهایی خاکستری و هیكلی تنومند بود که رفتار محارمانه و ظریف یک مالک ثروتمند جنوبی در قرن گذشته را داشت. البته هرگز به ایالات جنوبی پا نگذاشته بود. قیافه‌اش دارای نوعی شگفتی ابهام‌آمیز بود و مغزش

1. Bryant St.

به دقت و وسواس یک کامپیوتر کار می‌کرد. او همیشه، تابستان و زمستان، یک جور لباس می‌پوشید: کت و شلواوری سفید با پیراهنی دارای یقه‌ای آهارزده به سبک قدیم.

وکیل مدافع پیچ تیلور، آلن پن^۱، درست نقطه‌ی مقابل ونبل بود؛ جوانی بسیار پرنرژی و بانشاط که در بین همکارانش به کوسه‌ای بی‌رحم معروف بود و در بسیاری از پرونده‌ها موفق شده بود موکلش را نجات بدهد و بی‌گناهی‌اش را ثابت کند.

این دو مرد قبلاً هم با یکدیگر روبه‌رو شده بودند و رابطه‌ی آنها بر پایه‌ی سرّی احترام دوجانبه و نوعی بی‌اعتمادی کامل قرار داشت. یک هفته پیش، از آغاز جلسات دادگاه، در کمال تعجب ونبل، آلن پن به دیدن او رفته بود.

وکیل جوان اظهار کرده بود: «آمده‌ام اینجا تا لطفی به تو کنم، گاس». گاس در دل گفته بود: «هشتم مراقب وکیل مدافعتی باش که برای آدم هدایایی می‌آورند».

سپس با صدای بلند پرسید: «در ذهنت چه می‌گذرد، آلن؟»
«ببین، من هنوز این مسئله را با موکلم در میان نگذاشته‌ام، اما دوست دارم فرض کنیم، فقط فرض کنیم، که من موفق شده‌ام مکلم را راضی کنم که خودش را گناهکار اعلام کند و از مجازات کمتری برخوردار شود و دولت هم متحمل هزینه برای این پرونده نشود».

«منظورت این است که از من توقع داری به یک نتیجه‌ی مصالحه‌آمیز برسیم؟»

«بله».

گاس ونبل دستش را به سمت کشوی میز کارش برده و همچنان که در آن

جستجو می کرد، گفته بود: «نمی دانم تقویمم را کجا گذاشته ام. تو می دانی امروز چه روزی است؟»

«اول ژوئن است. چطور مگر؟»

«یک لحظه خیال کردم نکنم ماه دسامبر است و کریسمس از راه رسیده. و گر نه هرگز انتظار شنیدن چنین درخواستی را از تو نداشتم.»

«بین گاس...»

رنیل به جلو خم شده و گفته بود: «می دانی آلن، در شرایط عادی خیلی علاقه مند بودم با پیشنهادات موافقت کنم. اما اگر راستش را بخواهی، خیلی دوست داشتم آلن در آلاسکا بودم و ماهیگیری می کردم. اما جوابم منفی است. تو داری یک ساتل به رحم دفاع می کنی، از کسی که برای پول حاضر شد بیماری ناتوان تیلور را به قتل برساند. من قصد دارم مجازات را برایش درخواست کنم و او را به اتاق گاز بفرستم.»

«اما من معتقدم او بی گناه است و من...»

ونبل با صدای بلند خندش را کرده و گفته بود: «نخیر، تو چنین اعتقادی نداری. هیچ کس دیگری هم ندارد. این پرونده باز نشده بسته می شود. موکل تو درست به اندازه ی قابیل گناهکار است.»

«نه تازمانی که هیئت منصفه این طور رأی نداده باشد. گاس.»

«نترس. آنها همین رأی را صادر خواهند کرد. همین رأی را.»

بعد از رفتن آلن پن، گاس ونبل به تفکر درباره ی گفتار بنیان نهشته بود. آمدن پن به دفتر او نشانه ی نوعی ضعف بود. پن به خوبی می دانست که کوچک ترین شانس موفقیتی در این مورد بخصوص نداد. گاس مهم ترین مدرکی را که علیه موکل آلن پن در اختیار داشت در نظر آورده و به یاد شاهدانی افتاده بود که قصد داشت آنها را به دادگاه احضار کند، و احساس خرسندی و رضایت کرده بود.

جای کوچک ترین تردیدی وجود نداشت. دکتر پیچ تیلور به زودی به اتاق گاز

فرستاده می‌شد.



انتخاب اعضای هیئت منصفه کار آسانی نبود. این پرونده‌ی بخصوص ماه‌ها می‌شد که صفحه‌ی اول روزنامه‌ها و جراید سراسر کشور را به خود اختصاص داده بود. ماهیت سرد و بی‌رحمانه‌ی آن قتل موجب شده بود تا موجی از خشم و عصبانیت در بین مردم ایجاد شود. قاضی این دادگاه، ونسا یانگ^۱، زنی بی‌پایه‌پوست و بسیار کاردان و جدی بود. او یکی از مجرب‌ترین و کارکشته‌ترین قاضی‌ها، زن به شمار می‌رفت که آینده‌ای بسیار درخشان برایش پیش‌بینی می‌شد و شایع بود که نامزد بعدی برای ریاست دادگاه عالی کیفری ایالات متحده می‌باشد. اما حاضر اهد بود. معروف بود که خیلی باو کلاصبور و ملایم نیست و به سرعت عصبانیت و تند و می‌شود. ضرب‌المثلی در بین وکلای سانفرانسیسکو وجود داشت مبنی بر اینکه «اگر موکلت گناهکار است و به دنبال بخشش و عفو هستی، از دادگاه قاضی یانگ بگذر کن».

روز پیش از آغاز جلسه دادگاه، قاضی یانگ هر دو وکیل را احضار کرد و به آنها گفت: «بهتر است یک خط‌مشی کلی تعیین کنیم، آقایان. به دلیل ماهیت جدی و پراهمیت این پرونده‌ی جنایی، من دارم تا حدودی نرمش به خرج بدهم و کاری کنم که متهم از محاکمه‌ای عادی بهر مند شود. اما از همین حالا به هر دوی شما هشدار می‌دهم که به هیچ وجه سعی نکنید از این موضوع سوءاستفاده کنید. روشن شد؟»

«بله، عالیجناب.»

«بله، عالیجناب.»



گاس ونبل به پایان اظهارات اولیه‌اش رسیده بود. «و به همین دلیل، خانم‌ها و

آقایان محترم هیئت منصفه، دادگاه ایالتی به زودی ثابت خواهد کرد - بله، بدون کوچک‌ترین تردید - که خانم دکتر پیچ تیلور بیمارش جان کرانین^۱ را به قتل رسانده است. او نه تنها مرتکب قتل شده، بلکه این کار را برای پول انجام داده است، برای یک عالم پول. این زن، جان کرانین را برای یک میلیون دلار به قتل رسانده است. باور کنید، پس از ارائه‌ی تمام مدارک و شواهدی که در دست دارم، شما هم کوچک‌ترین تردیدی در مورد گناهکار بودن دکتر پیچ تیلور نخواهید داشت و از آن هنگام، مسلماً او را به قتل عمد از نوع درجه‌ی اول محکوم خواهید کرد. متشکرم.»

اعضای هیئت منصفه در سکوت نشستند. هنوز تحت تأثیر اظهارات دادستان قرار نرفته بودند. این حال نوعی انتظار از وجود آنها احساس می‌شد.

گاس ونبل رویش را به سمت قاضی چرخاند و گفت: «اگر عالیجناب مایل باشند، میل دارم به عنوان نخستین شاهد^۲ آقای گری ویلیامز^۳ را به جایگاه شهود احضار کنم.»

پس از آنکه شاهد سوگند یاد کرد، گاس ونبل گفت: «شما در بیمارستان ایالتی امبارکادرو^۳ به عنوان کمک بهیار مشغول به کار هستید، درست است؟»

«بله.»

«سه سال پیش که جان کرانین را به بخش سه آوردند، شما در آن بخش کار می‌کردید؟»

«بله.»

«ممکن است به ما بگویید کدام پزشک مسئول رسیدگی به بیماری او بود؟»

«دکتر تیلور.»

«شما رابطه‌ی میان دکتر تیلور و جان کرانین را چگونه توصیف می‌کنید؟»

1. John Cornin

2. Gary Williams

3. Embarcadero